



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

شماره مجوز مجله: ۸۰۴۰۰

زمان چاپ: ۱۴۰۲/۱۱/۲۰

نزاع در اموال مشترک

حبیب اله ترابیان^۱

^۱ دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق دانشگاه شیراز: htorabian17@gmail.com

چکیده

این مقاله تلاشی برای تعیین مالکیت مواردی است که چندین نفر به طور مشترک از کالا و وسایلی استفاده می‌کنند، می‌باشد. در این گونه موارد اگر بین آنها اختلافی واقع شود و بخواهند از هم جدا شوند تعیین مالکیت این وسایل سخت می‌باشد. ریشه این نزاع تعارض دو یا چند ید بر کالا می‌باشد، لذا رجوع به قاعده ید و تعریف آن می‌کنیم و می‌گوییم که عرف نقش بسزایی در تشخیص استیلا و سلطه دارد، چرا که استیلا و سلطه در مقام‌های مختلف جلوه‌های گوناگونی دارد و همین رجوع به عرف و دقیق تر شدن در عرف قول بهتر در تنازع زوجین می‌باشد و با الغا خصوصیت از دعوای زوجین، در موارد مشابه مثل نزاع دو شریک و غیره حکم به رجوع به عرف و دقت عرفی برای تشخیص مالک و مدعی و منکر می‌کنیم.

کلمات کلیدی: قاعده ید، مال مشترک، زوجین، شرکا، عرف



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

۱- مقدمه

در مواردی که دو یا چند نفر در محلی مشترکاً زندگی یا کار می‌کنند و از اجناس و وسایل و کالاها به نحو مشترک استفاده می‌کنند. مثل دو دانشجو در خوابگاه یا دو پیشه‌ور در یک مغازه، اگر بین آن‌ها اختلافی به وجود بیاید که بخواهند از هم جدا بشوند، تکلیف وسایل و اجناسی که به طور مشترک مورد استفاده و استعمال قرار می‌گرفته است، چگونه تعیین می‌شود؟ از مصادیق بارز و روشن مسئله اختلاف زوجین یا وارث آنان نسبت به ائاث خانه که در زمان زوجیت مورد استفاده هر دو طرف بوده است، می‌باشد.

فقه‌ها برای حل این نزاع راه‌های مختلفی پیشنهاد کرده‌اند و نظریات متعددی ارائه کرده‌اند، که بعضی مبتنی بر نصوص خاصه و بعضی هم بر اساس قواعد درباب قضا می‌باشد.

برای روشن شدن این مسئله، ابتدائاً به معنای ید و قاعده‌ی ید که مبنای احکام نزاع در اموال مشترک است، اشاره می‌شود و سپس این مسئله را به اعتبار موارد مختلف آن در ابواب فقه، مورد بررسی قرار می‌دهیم و اقوال علما و مبنای آن‌ها را در موارد مختلف مطرح می‌کنیم و در انتها جمع بندی بین این اقوال می‌کنیم.

۲- قاعده ید

صاحب جواهر در جواهر کلام :

المراد بالید فی المتن و غیره الاستیلاء العرفی نحو استیلاء الوالد علی ولده لا الید بمعنی التصرف الملکی مراد از ید تسلط عرفی می‌باشد، مثل تسلط پدر بر فرزندش نه اینکه منظور از ید تصرف ملکی بر شخص است. (نجفی جواهری، ۱۳۶۲ هـ ش، ج ۴۰، ص ۴۷۷)

سید سبزواری در مهذب الاحکام:

المراد بالید فی کلا المقامین الاستیلاء العرفی

مراد از ید تسلط عرفی می‌باشد. (سبزواری، بی‌تا، ج ۲۷، ص ۱۲۲)

سید محمد کاظم یزدی در عروه الوثقی:

والمراد بها السلطنه العرفیه و الاستیلاء علی الشیء المختلفه بحسب الموارد

مراد از ید تسلط عرفی می‌باشد و تسلط بر اشیاء به حسب موارد مختلف می‌شود. (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳ هـ ق، ج ۶، ص ۵۸۲)

آیه الله بجنوردی در قواعد فقهیه :

هو الاستیلاء و السیطره الخارجیه بحیث یکون زمام ما تحت یده بیده یتصرف فیه کیف ما یشاء من التصرفات العقلائیه المتعارفه ید تسلط و سیطره خارجی بر شیء است، به گونه‌ای که اداره‌ی آن شیء به عهده‌ی او باشد و هر نوع تصرف عقلانی و عرفی که بخواهد، بتواند انجام دهد. (بجنوردی، ۱۳۷۷ هـ ش، ج ۱، ص ۱۳۳)

در مجموع می‌توان گفت که ید عبارت است از سلطه و اقتدار شخص بر شیء به گونه‌ای که عرفاً آن شیء در اختیار و استیلاء او باشد و بتواند هرگونه تصرف و تغییری در آن صورت دهد.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

همان‌طور که در تعریف‌ها ملاحظه شد، عامل عرف در تعریف ید نقش به‌سزایی دارد و صدق عنصر سلطه و استیلاء منوط به تشخیص عرف می‌باشد، به همین دلیل ید از کیفیت خاصی برخوردار نیست و به تناسب مقام، جلوه‌های گوناگون و مصادیق مختلف دارد. مثلاً گاهی وجود یک شیء، در دست انسان نشانه‌ی ید اوست مثل پولی که در دست شخصی است و گاهی شیء در دست شخص قرار ندارد ولی به نوعی در رابطه با جسم انسان می‌باشد و نشان می‌دهد که شیء متعلق به فرد خاصی است، مثل لباس بر تن فرد و گاه هیچ رابطه فیزیکی بین جسم مالک و شیء مورد تملک نیست ولی بنا به اعتبار و قرار دادهای اجتماعی آن شیء متعلق به یک فرد است، مثل وجود سند مالکیت خانه در دست شخص یا استیلاء یک حاکم یا رژیم سیاسی بر قلمرو حکومتی و بر مرزها. حال گاهی مصادیق ید به علت تنوع در معارضه با یکدیگر قرار می‌گیرند، مثلاً شخصی سوار بر اسب و دیگری زمام آن را دارد یا شخصی پشت فرمان اتومبیل و دیگری سوئیچ آن را به دست دارد و یا شخصی جنسی را از مغازه‌ای می‌خرد و برای خرید جنس دیگری وارد مغازه‌ی دیگری می‌شود و در آن مغازه مشابه جنسی که او خریده است وجود دارد، حال اگر در مورد مالکیت آن شیء نزاع پیش بیاید، کدامیک می‌توانند با استناد به ید، مالکیت خود را اثبات کنند و این مسائل ناشی از آن است که ید چارچوب مشخص و محدودی ندارد بلکه عامل اصلی در تشخیص آن عرف می‌باشد و بر حسب موارد جلوه‌های گوناگون دارد و گاه ممکن است که جهات متعدد در یک مورد تلاقی کنند، مثل مثال‌هایی که گذشت. در این گونه موارد اگر عرف به مقدم بودن یکی از جهات حکم کرد و گفت این جهت ملاک در تحقق استیلاء می‌باشد که به همان جهت حکم می‌شود و نزاع حل می‌شود ولی اگر به مقدم بودن یک جهت حکم نشود و حکم به وجود و تحقق استیلاء به نسبت هر یک از آن دو شخص شود، در مسئله ثبوت دو ید بر مال واحد داخل می‌شود. مثل دو شریک در یک خانه یا یک مغازه و اختلاف زن و شوهر بر اثاث خانه و ... که به توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

۲-۱- قاعده ید در قانون مدنی ایران

قانون مدنی ایران به پیروی از فقه امامیه ید یا به اصطلاح خودش تصرف را اماره مالکیت شناخته و آن را در اعیان و منافع و حقوق جاری دانسته است. ماده ۳۵ قانون مدنی می‌گوید "تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر آن که خلاف آن ثابت شود." منظور از تصرف به عنوان مالکیت آن است که شخص مالی را در تصرف فعلی خود داشته باشد، به گونه‌ای که هر نوع انتفاعی را که بخواهد، بتواند ببرد و نسبت به آن ادعای مالکیت کند. به موجب ماده‌ی فوق چنین تصرفی محترم و در حمایت قانون است و هر شخصی که مدعی مالکیت است می‌تواند به دادگاه مراجعه نموده و ادعای خود را به اثبات رساند و نمی‌تواند به وسیله قدرت شخصی خود آن را از تصرف متصرف خارج سازد البته قانون مدنی تصرف را توضیح نداده است که لزوماً بایستی مستقیم باشد یا اعم است از مستقیم و با واسطه ولی این نکته در آئین دادرسی مدنی تفسیر شده و چنین گفته شده است: تصرف اعم است از اینکه به المباشره باشد یا بواسطه مانند تصرف قییم و وکیل و مباشر. (ماده ۷۴۷ ق.آ.د.م.)

از نظر قانون مدنی ید و تصرف مالکانه در صورتی اماره مالکیت است که یا متنازعی نداشته باشد یا اگر دارد در دادگاه خلاف آن به اثبات برسد و گرنه اگر مدعی ثابت کند که تصرف شخص متصرف غاصبانه بوده است، ید متصرف از اعتبار ساقط می‌شود، قانون مدنی غایت اماریت ید را اثبات خلاف آن دانسته است، مدلول این نکته همان است که در مباحث فقهی گفته می‌شود مبنی بر اینکه مفاد



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

قاعده ید هر چند به اصطلاح اصولیون اصل نیست و اماره است و لذا بر استصحاب مقدم است ولی چنانچه بینه با آن به معارضه برخیزد، بی‌شک مغلوب خواهد شد و منظور قانون مدنی هم همین است که می‌گوید: مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. (ماده ۳۵ق.م.) قانون مدنی با اثبات خلاف، ید را اماره مالکیت نمی‌داند. ولی باید دانست که به صرف اثبات خلاف همواره دعوا به نفع مدعی ختم نمی‌شود، زیرا هر چند اثبات غاصبانه بودن ید، تصرف متصرف را از اعتبار می‌اندازد ولی چنین نیست که اثبات مالکیت برای طرف مقابل بکند، مگر اینکه مدعی به وسیله شاهد یا ادله دیگر اثبات کند که مالک اوست و یا ثابت کند که مال به عنوان اجاره از طرف او در دست ذوالید فعلی قرار گرفته است، قانون مدنی در ماده ۳۶ مقرر می‌دارد: تصرفی که ثابت شود ناشی از سبب مملک یا ناقل قانونی نبوده معتبر خواهد بود.

به موجب این ماده بر شخص متصرف لازم نیست که منشاء و مبداء مالکیت خویش را اثبات کند، بلکه چنان چه مدعی با ادله کافی در دادگاه ثابت کند که تصرف ذوالید ناشی از سبب مملک یا ناقل قانونی نبوده است، ید از ارزش و اعتبار می‌افتد.

۳- استقلال مالی زن و مرد

قبل از قرن بیستم در حقوق اروپا زن در مقابل شوهرش استقلال مالی نداشته و بعد از شوهر کردن در زمره‌ی محجوران در می‌آمده، از اواخر قرن نوزدهم به تدریج در قوانین کشورها تجدید نظر شد و زن در اکثر آن‌ها استقلال مالی یافت، ولی هنوز هم در حقوق این کشورها زن و شوهر به حکم قانون یا تراضی خود، از نظر مالی با هم شریک می‌شوند و به همین جهت تنظیم روابط مالی آن‌ها به آسانی ممکن نیست.

در حقوق اسلام، اصل استقلال مالی زن و شوهر در برابر یکدیگر پذیرفته شده است. زن و مرد پس از ازدواج دو دارایی متمایز و جدای از هم دارند و هر کدام می‌تواند به طور مستقل در دارایی خود تصرف کند، قانون مدنی هم برای تایید همین مسئله تصریح می‌کند که زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هر تصرفی را که می‌خواهد بکند. (ماده ۱۱۱۸ق.م.) حال که ملکیت برای زن ثابت شد، اگر او با شوهرش در اثاث خانه و نوع تصرف در آن‌ها اختلاف کردند، چگونه باید حکم کرد؟

۳-۱- اقوال فقهی در مسئله

۱- قضی لمن قامت به البینه و ان لم تکن بینه فی کل واحد منهما علی نصفه... قال فی المبسوط یحلف کل منهما لصاحبه سواء کان ممّا یختص بالرجال او النساء او یصلح لهما و سواء کانت الدار لهما او لاحدهما و سواء کان الزوجیه باقیه او زائله و یستوی فی ذلک تنازع الزوجین و الوارث. (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ه.ق، ج ۸، ص ۳۱۰)

در تنازع حکم می‌شود به نفع کسی که بینه دارد و اگر بینه وجود نباشد، ید هر یک از آن‌ها بر نصف مال می‌باشد و در مبسوط گفته شده که قسم می‌خورد هر یک از آن دو شخص برای دیگری خواه مورد نزاع از مختصات به مردان باشد و خواه از مختصات زنان باشد و خواه صلاحیت برای هر دو داشته باشد و همچنین فرقی نیست در اینکه زوجیت باقی باشد یا اینکه از هم جدا شده باشند و فرقی هم نیست در اینکه زوجین یا وارث آن‌ها در این اموال اختلاف کنند.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

اما مسئله‌ی قسم خوردن را که شیخ ذکر کرده است به علت این است که ایشان این نزاع را مثل سایر نزاع‌هایی دانسته‌اند که دو شخص با هم تنازع می‌کنند در مالی که در ید هر دوی آن‌ها می‌باشد و به همین دلیل هم هست که فرقی قائل نشده است بین اشیائی که مختص به مردان یا زنان یا صلاحیت برای هر دوی آن‌ها دارد و بین اینکه خانه برای هر دوی آن‌ها باشد یا یکی از آن‌ها و بین اینکه ید آن‌ها تحقیقی باشد یا تقدیری و بین اینکه شیء در اطاق مخصوص مرد باشد یا اطاق زن و بین اینکه زوجیت باقی باشد یا جدا شده باشند بنابراین اگر هر دوی زوجین قسم خوردند یا نکول کردند، مال بین آن‌ها به طور مساوی تقسیم می‌شود و اگر یکی از آن‌ها قسم خورد و دیگری نکول کرد تمام مال به قسم خورنده داده می‌شود.

حجیت این قول بنابر ملحق کردن این مسئله است به سایر دعواها به علت اینکه این مسئله داخل می‌شود در قاعده‌ی عامی که در تنازع دو ید بر مال واحد داریم که آن مال را به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌کنیم و شکی هم نیست که اصل مقتضی همین قول می‌باشد، مگر اینکه موجب ترک اخبار معتبری می‌شود که یکی از این اخبار صحیح نحاس از امام صادق(ع): اذا طلق الرجل امرأته و فی بیتهای متاع فلها ما یکون للنساء و ما یکون للرجل و النساء یقسم بینهما.(حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص ۲۱۶)

خبر صحیح نحاس از امام صادق(ع): هنگامی که مردی زنش را طلاق دهد و در خانه‌ی آن‌ها کالاهایی می‌باشد که اختصاص به زنان دارد برای زن می‌باشد و آنچه که صلاحیت برای زنان و مردان دارد بین آن‌ها تقسیم می‌شود،

و موثقه یونس عن الصادق(ع) فی امرئه تموت قبل الرجل او رجل یموت قبل المرئه قال علیه السلام ما کان من متاع النساء فهو للمرئه و ما کان من متاع الرجل و النساء فهو بینهما و من استولی علی شیء منه فهو له.(حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص ۲۱۶)

از امام صادق درباره‌ی زنی که قبل از شوهرش و شوهری که قبل از زنش می‌میرد سوال شد و حضرت جواب دادند آنچه که از مختصات زنان است برای زن است و آنچه که مشترک بین زن و مرد می‌باشد بین آن دو تقسیم می‌شود و هر کدام از زوجین تسلط بر مالی داشته باشند آن مال برای او به تنهایی می‌باشد.

و صحیح عبد الرحمن بن الحجاج قال سألتی ابوعبدالله علیه السلام، کیف قضی ابن ابی لیلی؟ قلت قد قضی فی مسأله واحده باربعه وجوه فی التی یتوفی عنها زوجها فیجی اهلها و اهلها فی متاع البیت فقضی فیها بقول ابراهیم النخعی: ما کان من متاع الرجل فلرجل و ما کان من متاع النساء فللمرئه و ما کان من متاع یكون للرجل و المرئه قسمه بینهما نصفین ثم ترک هذا القول فقال المرئه بمنزله الضیف فی منزل الرجل لوان رجلاً اضاف رجلاً فادعی متاع بیته کلف البینه و كذلك المرئه تکلف البینه و آلا فالمتاع للرجل و رجع الی قول آخر فقال القضاء ان المتاع للمرئه الا ان یقیم الرجل البینه علی ما احدث فی بیته ثم ترک هذا القول و رجع الی قول ابراهیم الاول فقال ابوعبدالله(ع): القضاء الاخیر و ان کان رجع عنه، المتاع متاع المرئه الا ان یقیم الرجل البینه قد علم من بین لابتیها- یعنی بین جبلی منی ان المرئه تزف الی بیت زوجها بمتاع.(شیخ طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۶، ص ۲۹۷)

صحیح عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید که حضرت از من سؤال کرد درباره‌ی قضاوت ابن ابی لیلی. و من گفتم که در یک مسئله به چهار صورت حکم کرد. در مورد زنی که شوهرش فوت می‌کند و اقوام زن و مرد در اثاث خانه اختلاف می‌کنند پس در اینجا به قول ابراهیم نخعی استناد جست و حکم کرد به اینکه آنچه که مخصوص مردان است برای مرد و آنچه مخصوص زنان است برای زن و آنچه که مشترک می‌باشد بین آن‌ها تقسیم می‌شود، سپس این قول را ترک کرد و گفت که زن بمنزله‌ی مهمان در خانه‌ی مرد می‌باشد، همان طور که اگر مردی در خانه‌ی مرد دیگری مهمان شود و ادعا بکند کالایی را در خانه‌ی او مکلف هست که بینه



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

بیاورد، زن هم در اینجا مکلف است که بینه بیاورد وگرنه اموال مال مرد است، سپس باز هم از این قول رجوع کرد و گفت حکم این است که کالاها مال زن می‌باشد مگر اینکه مرد بینه بیاورد بر آنچه که در خانه جدید آورده است، و باز هم دوباره از این قول به قول ابراهیم نخعی رجوع کرد. پس حضرت فرمودند: حکم همان صورت آخر می‌باشد، اگر چه از آن رجوع کرده است، زیرا کالا برای زن می‌باشد مگر اینکه مرد بینه بیاورد به تحقیق کسی که بین دو کوه منا می‌باشد، می‌داند که زن جهاز را به خانه‌ی شوهر می‌برد.

۲- ما يصلح للرجل خاصة يحكم به للرجل و ما يصلح للنساء كذلك يحكم به للمرثه و ما يصلح لهما يقسم بينهما بعد التحالف او النكول منهما.

آنچه که صلاحیت برای مردان دارد حکم می‌شود به بودن آن اموال برای مردان و آنچه هم که مختص زنان است برای زن می‌باشد و آنچه که صلاحیت برای هر دوی آن‌ها دارد بعد از قسم خوردن یا نکول بین آن‌ها تقسیم می‌شود.

این قول حکایت شده است از اسکافی و از شیخ در کتاب خلاف و نهایه و ابن حمزه و ادریس و الکیدری و القاضی و در بعضی کتب مثل التحرير و مهذب ابی العباس و دروس و مسالک (عاملی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۳۶) این قول به اکثر نسبت داده شده و از خلاف و سرائر ادعای اجماع شده است بر این قول. (شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۳۵۲) (جمال الدین حسن، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۰۸)

مستند این قول روایاتی است که به تعدادی از آن‌ها اشاره شد و ادله باب قضا هم این قول را کمک می‌کنند، زیرا آنچه که صلاحیت برای زنان دارد ظهور دارد که آن اشیاء برای زنان است و همینطور هم در مردان و آنچه هم که صلاحیت برای هر دو دارد، ید هر دوی آن‌ها با هم بر آن شئی است، پس بین آن‌ها تقسیم می‌شود، زیرا هیچ یک اولیبتی بر دیگری ندارد و ترجیحی هم برای یکی از آن دو در بین نمی‌باشد، پس مبنای این قول رجحانی هست که نشئت گرفته از عادت می‌باشد.

البته در بیان و توضیح مراد از متاع نساء می‌گوییم که آن اشیائی است که مورد بهره و استفاده و استعمال فعلی زن قرار دارد و مجرد صلاحیت برای زنان داشتن ظهوری در اختصاص به زن ندارد.

همچنین در این قول باید به این نکته توجه کرد که اموال گوناگونی را که مرد برای تأمین معاش زن (نفقه) در اختیار او می‌گذارد، مانند مسکن و اثاث منزل و پولی که برای خرید بعضی خوراکی‌ها به او می‌دهد یا زیورآلات و لباس‌هایی که برایش می‌خرد، آیا زن مالک می‌شود و می‌تواند هر گونه تصرفی که بخواهد بکند یا اینکه فقط اذن در انتفاع دارد و به عنوان امین از طرف شوهر باید آن‌ها را نگهداری و اداره کند؟

در اینجا باید بین اموالی که مصرف شدنی است و قابلیت بقاء را در برابر استفاده ندارد و اموالی را که با انتفاع نیز باقی می‌ماند، فرق قائل شد. در مورد دسته‌ی اول، باید مالکیت زن را بر نفقه پذیرفت، زیرا دربارهی آن‌ها حق انتفاع از مالکیت جدا شدنی نیست و ظاهر هم این است که شوهر آن‌ها را به او تملیک کرده است پس زن مالک پولی که برای تهیه‌ی غذای خود گرفته است می‌شود و آنچه هم که در نتیجه صرفه‌جویی پس‌انداز می‌کند، متعلق به خود اوست، ولی نسبت به مخارج تهیه‌ی غذای شوهر و اعضای خانواده که به طور معمول به زن داده می‌شود، به ملکیت او در نمی‌آید و باید به همان مصرف خاص برسد و زن در مقام صرف این گونه هزینه‌ها حکم مدیر و امین شوهر را دارد.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

در مورد دسته‌ی دوم، معیار تمیز اراده‌ی شوهر و تعیین حق زن حکم عرف است: خانه و اثاث منزل را مرد به زن خود نمی‌بخشد و فقط به او اذن در انتفاع می‌دهد و به همین دلیل است که همیشه می‌تواند از این اذن رجوع کند و خانه‌ی دیگری را بابت نفقه در اختیار زن قرار دهد.

برعکس آن لباس و زیوری هست که مرد برای زن می‌خرد و به ظاهر به او می‌بخشد و زن مالک آن می‌شود، با وجود این چون در مقام اجرای تکلیف قانونی خویش این اموال را تملیک می‌کند، نباید شوهر را نسبت به چگونگی تصرف در آن‌ها بیگانه شمرد، زیرا در واقع این اموال به عضوی از خانواده تملیک می‌شود، خانواده‌ای که شوهر بر آن نظارت دارد و مسئول تأمین هزینه‌های آن است، پس باید پذیرفت که زن در تصرفات خود نسبت به این اموال آزاد نیست و باید حدود عرف را رعایت کند، به بیان دیگر تفویت این اموال سبب اضرار به شوهر و ایجاد تکلیف به تهیه‌ی دوباره‌ی آن‌هاست که این امر به طور مسلم مورد قبول عرف نیست.

۳- ان القول للمرئه مطلقا الا ما اقام الرجل علیه البینه (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۴۵)

قول زن مطلقاً مقدم است مگر اینکه مرد بینه‌ای بیاورد.

که این قول حکایت شده است از شیخ در کتاب استبصار و ظاهر کلام کلینی هم بر آن است و همچنین شارح مفاتیح هم آن را ترجیح داده است.

قائلین این قول استناد کرده‌اند به روایت صحیحی‌ی عبد الرحمن که گذشت و این روایت حکمی للصادق علیه السلام فیہ اختلاف ابن ابی لیلی فی هذه المسئلة و قضائه فیہ اربع قضیات ثم قال: ثم قضی بعد ذلك بقضاء لو لا انی شهدته لم اروه علیه ماتت امرئه منّا و لها زوج و ترک متاعاً فرفعته الیه فقال اکتبوا لی المتاع فلما قرأه قال ما یكون للمرئه و الرجل فقد جعلته للمرئه الا المیزان فانه من متاع الرجل. (شیخ طوسی، ۱۳۶۵ ه. ش، ج ۶، ص ۲۹۷)

حکایت شد برای امام صادق در حکم‌های مختلف ابن ابی لیلی که به چهار صورت حکم کرد، سپس گفت که بعد از آن به گونه‌ای حکم کرد که اگر آن را شاهد نبودم نمی‌گفتم آن را و آن اینکه زنی مرد و برای او زوجی بود و کالاهایی را بترکه گذاشت و او گفت آن کالاهای را برای من بگویند و هنگامی که گفتیم، او گفت آنچه که صلاحیت برای مرد و زن دارد برای زن است مگر ترازو که از کالاهای مردان است.

و همچنین روایت صحیحی از عبدالرحمن حجاج که در آخر روایت به این صورت آمده است: قلت له: یكون المتاع للمرئه فقال لو سئلت من بینهما - یعنی الجبلین و نحن یومئذ بمکه - لاخبروک ان الجهاز و المتاع یتهدی علانیة من بیت المرئه الی بیت الرجل فتعطی التی جاءت به و هو المدعی فان زعم انه احدث فیہ شیئاً فلیات البینه. (کلینی، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۷، ص ۱۳۰)

حضرت فرمودند کالا برای زن می‌باشد، پس اگر کسی که بین دو کوه است سؤال کند، خبر می‌دهم او را به اینکه جهاز به طور آشکار از خانه‌ی زن به خانه‌ی مرد می‌آید، پس به آورنده‌ی آن داده می‌شود و اگر مرد هم ادعا کند که چیزی را اضافه کرده است باید بینه بیاورد.

۴- ان ما لا یصلح الا للرجال فهو للرجل و ما یصلح لهما او للنساء خاصة فهو للمرئه. (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ه. ق، ج ۳، ص ۱۱۱)



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

آنچه که مختص مردان است برای مرد می باشد و آنچه که مشترک بین آن ها و آنچه که مختص زنان است برای زن می باشد. این قول حکایت شده است از صدوق و مستندشان هم دو صحیحی ابن حجاج است که مقدم شد. این دو قول بنا بر برداشت های مختلفی است که از جهیزیه زن به وجود آمده است، زیرا در بسیاری از خانواده ها مرسوم است که زن به فراخور دارایی خود و اقوامش تمام یا بخشی از اثاث مورد نیاز را به خانه ی شوهر می برد، این رسم را دلایل گوناگون اجتماعی و روانی به وجود آورده است؛ تأمین معاش خانواده به عهده ی شوهر است ولی زن نیز میل دارد در این امر او را کمک کند. در تقسیم سنتی کار، زن به کارهای خانه می پرداخت و از کار خود درآمدی نداشت، پس به همین خاطر مالی را همراه خود به خانه ی شوهر می آورد تا سهمی از این بار را به دوش کشد و همسر را کمک کند. بنابراین آوردن جهیزیه نشانه ی صمیمیت و مظهری از روح تعاون بین خانواده زن با شوهر می باشد و از طرف دیگر هم دختر خانواده نصف پسر ارث می برد و دادن جهیزیه راهی است برای تعدیل این قانون. به هر حال اگر جهاز از مال دختر نباشد، خانواده اش آن را به او تملیک می کنند و آوردن جهیزیه به معنای انصراف از مالکیت و شریک ساختن شوهر در آن نیست و حق مالکیت زن باقی می ماند ولی شوهر از منابع آن بهره مند می شود و می تواند به طور متعارف از این اموال استفاده کند و از نظر حقوقی هم آوردن جهیز نوعی اباحه ی تصرف است و هیچ حقی برای شوهر ایجاد نمی کند، بنابراین هرگاه زن بخواهد می تواند جهیزیه را به دیگری یا خانه ی پدری انتقال دهد. خانواده شخصیت حقوقی مستقلی ندارد و کسی به نام این گروه نمی تواند تصمیم بگیرد، لکن در عادات و رسوم اجتماعی اعتباری برای این گونه شخصیت ها می باشد و آن اینکه اعضای آن از آزادی و هر چه بوی اختصاص و خودپرستی می دهد، می گذرند تا قانونی بر مبنای تعاون به وجود آورند، بنابراین همین که زن تصمیم به استفاده از اختیارهای قانونی خود بگیرد باید آن را نشانه ی سستی خانواده و ایجاد رخنه در همبستگی اعضا شمرد، در حقوق ما استقلال مالی زن و شوهر محفوظ می ماند و در عالم اعتبار نکاح هیچ گونه اشتراکی در اموال ایجاد نمی کند.

۵- الرجوع فی ذلک الی العرف العام او الخاص الدال علی اختصاص بعضه باحدهما فان وجد عمل به و ان فقد او اضطراب کان بینهما نصفین. (نجفی جواهری، ۱۳۶۲ ه. ش، ج ۴۰، ص ۴۹۳) (حلی، بی تا، ص ۶۹۸)

در مسئله به عرف عام یا خاص رجوع می شود که این عرف دلالت بر اختصاص بعضی از اموال به یکی از زوجین می کند، پس اگر این عرف وجود داشت به آن عمل می شود ولی اگر این عرف موجود نبود یا ثابت نبود مال بین آن دو تقسیم می شود. این قول از علامه در کتاب مختلف و شهیدین در النکت و الروضه نقل شده است.

۲-۳- نتیجه گیری و جمع بندی اقوال

قول پنجم بهتر می باشد به علت اینکه اولاً در آن رجوع به عرف شده است و عاده شرع هم در باب دعاوی اعتبار نظر عرف می باشد و مبنای نزاع وجود ید در هر دو طرف نزاع می باشد و همان طور که در معنای قاعده ید اشاره شد مقصود از این قاعده تسلط واستیلا برای شخص می باشد که این تسلط واستیلا را عرف تشخیص می دهد لذا در موارد نزاع، دقیق تر شدن در عرف، حل کننده مسئله می باشد و ثانیاً جمعی بین اخبار می باشد زیرا که روایات را بر همین عرف که جهیزیه را متعلق به زن می داند حمل می کنیم و در



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

مواردی هم که قول مرد مقدم شده است نسبت به مختصاتش می‌دانیم و یا می‌گوییم که در آن منطقه جهیزیه دادن زن مرسوم نبوده است ثالثاً این قول را مطابق قواعد و اصول می‌دانیم به علت اینکه ید زن و شوهر بر سه قسم است:

- ۱- ید مشترک در خانه اگرچه استعمال فعلی برای آن‌ها نباشد مثل ائاثی که در خانه نگهداری می‌شود برای مهمان.
- ۲- ید استعمالی
- ۳- ید فعلی از هر جهت

این قسم سوم مقدم بر دو قسم قبلی و قسم دوم هم مقدم است بر قسم اول و به همین علت است که امکان دارد اخبار را مطابق قاعده قرار دهیم، زیرا ید فعلی برای زن بر مختصاتش وجود دارد و همچنین برای مرد هم نسبت به مختصاتش، پس صحیح است تعدی بدهیم این مورد را به سایر موارد، به علت اینکه این حکم مطابق قاعده می‌باشد. حال اگر کسی اشکال کند که در بعضی از مواقع امکان دارد که زن بعضی از اشیاء مختص به رجال را از برادر یا پدر یا زوج قبلی خود با ارث برده باشد، حال اگر حکم شود به اینکه این نوع از اموال را به مردان دهیم، حکم به غیر صاحب حق شده است، در جواب می‌گوییم که در این گونه موارد اکثراً به دلیل ارث بودن برای زن بینه وجود دارد و ثانیاً هم معمولاً آن اموال به گونه‌ای است که در تحت ید زن به تنهایی می‌باشد، مثلاً در صندوق یا کمدی است که ید او بر آن به تنهایی می‌باشد و ثالثاً هم قول نبوی داریم که حضرت فرموده‌اند: نحن نحکم بالظاهر و الله یتولی السرائر. (مازندرانی، ۱۳۸۲، ش، ج، ۸، ص ۱۶۸)

نسبت به رد قول اول می‌توان گفت که اجتهاد در مقابل نص می‌باشد.

نکته قابل توجه این است که به وسیله‌ی عرف صاحب ید معین می‌شود و موضوع حکم شرعی محقق می‌شود، زیرا در اختصاصات همانطور که قبلاً گفته شد، ترجیحی برای ید هر یک از آن‌ها می‌باشد و در جهیزیه هم می‌توانیم نسبت به ید شوهر حالت سابقه‌ی او را لحاظ کنیم و به عدم مالکیت او حکم کنیم، در نتیجه ید او در اینجا ید امانی می‌شود و او نسبت به جهیزیه مدعی محسوب می‌شود و زن، منکر.

۳-۳- روش دستگاه قضایی:

در مورد املاک با اجباری شدن ثبت، رفع اختلاف بین زن و شوهر آسان است و در مورد اموال ثبت نشده هم به طور معمول مالکیت آن‌ها به وسیله نگهداری آن مشخص است و دادرس در مقام تعیین مالک با دشواری ویژه‌ای روبه‌رو نیست ولی درباره‌ی اموال منقول و اثاث خانه داشتن سند خرید و نگهداری آن امری نامتعارف می‌باشد، پس اگر شوهر یا طلبکاران او ادعا کردند که این اموال به مرد تعلق دارد و زن مدعی شد که آن‌ها را به عنوان جهیزیه به خانه‌ی شوهر آورده است، دادگاه در بسیاری از موارد سند یا شاهی را برای اثبات مالکیت نمی‌یابد و ناچاراً باید به استناد به ظواهر و امارات حکم کند.

در این گونه دعوی، تمیز مدعی از مدعی علیه اهمیت بسزایی دارد، زیرا که اثبات دعوا با او می‌باشد و اگر نتواند دلیل قانع کننده‌ای بیاورد محکوم می‌شود در حالی که مدعی علیه فقط نقش دفاعی دارد. برای تمیز مدعی باید دادگاه در مرحله نخست به عرف و عادت و اوضاع و احوال توجه کند در جایی که مرسوم است تمام اثاث منزل را زن به عنوان جهیزیه به خانه‌ی شوهر می‌برد، خصوصاً اینکه مدت زیادی از تاریخ نکاح نمی‌گذرد و زن هم ثروتمند است، باید شوهر را در اینجا مدعی شمرد و از او دلیل مالکیت خواست.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

ولی اگر زن از خانواده‌ی ثروتمندی نبود و دعوی درباره‌ی اشیاء گرانبهائی بود که زن به طور معمول توانایی تهیه‌ی آنها را ندارد یا از تاریخ وقوع نکاح چندان می‌گذشت که بقای مال مورد نظر بعید به نظر می‌رسید باید زن را مدعی به حساب آورد.

ولی در جایی که قرائن خارجی وجود ندارد باید از اماره‌ی تصرف یاری خواست، اگر یکی از طرفین تصرف زایدی داشت، برای مثال مال را در اتاق ویژه خود نگه دارد، باید او را مالک دانست و دیگری را مدعی شمرد و همچنین اگر مالی مورد استفاده اختصاصی یکی از آن دو قرار گیرد تصرف او بر مال قوی‌تر از دیگری است و اماره بر مالکیت متصرف قرار می‌گیرد.

ولی در مواردی که استعمال اختصاصی و تصرف زاید هیچ یک از آنها معلوم نشود، می‌توان از طبیعت مال و چگونگی استعمال عرفی آن برای احراز تصرف اضافی و قوی‌تر یک طرف سود برد، مثلاً چون ریش تراش یا پالتوی مردانه به حکم عادت مورد استفاده مردان قرار دارد، ظاهر آن است که شوهر آن را در تصرف اختصاصی خود دارد.

ماده ۷۲ آئین‌نامه‌ی اجرای مفاد اسناد رسمی در موردی که طلبکار یکی از زوجین، برای توقیف اموال او به محل سکونت مشترک آنها رجوع کند، این ادعا پذیرفته است در این ماده همچنین آمده است که "هرگاه متعهد یکی از زوجین باشد که در یک خانه زندگی می‌کنند از اثاث البیت آنچه که عادتاً مورد استعمال زنانه است ملک زن و آنچه که عادتاً مورد استعمال مردانه است ملک شوهر و مابقی مشترک بین زوجین خواهد بود مگر اینکه خلاف تربیت فوق ثابت شود."

"مفاد این حکم در ماده‌ی ۶۳ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ تکرار شده است. دیوان عالی کشور هم در حکم شماره‌ی ۲۳۶-۲۵/۲/۱۷-شعبه ۶ مفاد ماده‌ی ۷۲ را به عنوان قاعده کلی پذیرفته است و می‌گوید "اصولاً آنچه را از اثاث خانه که عرفاً و عادتاً اختصاص به هر یک از زن و مرد دارد باید متعلق به او محسوب داشت."

باید دانست که دلالت عرف بر اختصاصی بودن اموال نیز تنها به عنوان حکم ظاهر و اماره‌ی تصرف اضافی داشتن پذیرفته است پس هرگاه ثابت شود که شوهر هیچ‌گونه تصرف بر مالی که عادتاً مورد استفاده مردان قرار می‌گیرد و در اقامتگاه مشترک آنان است، ندارد و برعکس زن آن را همیشه در اتاق یا صندوق اختصاصی خود می‌گذارد در اینجا مال را نمی‌توان ملک شوهر و زن را مدعی دانست. و باید توجه داشت که مالکیت خانه‌ای که طرفین در آن سکونت دارند، قرینه‌ای بر تصرف اضافی مالک نمی‌باشد زیرا طرفین در آن تصرف مشترک دارند.

رأی شعبه ۲۷ دادگاه شهرستان (نقل از پرونده شماره ۴۵۹/۳۸)

"نظر به اینکه اموال موجود در اقامتگاه زوجین صرف نظر از مالکیت آن در تصرف هر دو طرف می‌باشد و انحلال عقد نکاح صرفاً دلالتی بر انتزاع ید زوجه و تصرف مستقل زوج در اموال مذکور ندارد."

"نظر به اینکه عرفاً جهیزیه برای استعمال و استفاده‌ی مشترک زوجین به خانه‌ی شوهر برده می‌شود و در عین حال زوجه در نقل و استفاده‌ی اختصاصی از آن آزاد است. بنابراین در صورتی پس از انحلال نکاح می‌تواند عین یا قیمت اموال نامبرده را از شوهر مطالبه کند که بقاء اعیان یا تلف آن را در ید شوهر بعد از وقوع طلاق اثبات کند."

"نظر به اینکه ورقه‌ی عادی مورد استناد، فقط حاکی از این است که خوانده به مالکیت خواهان نسبت به اموال مذکور در ورقه اقرار و اعتراف نموده است و به هیچ وجه حکایت از بقاء اموال در ید زوج یا تلف آن بعد از طلاق ندارد، بنابراین نمی‌تواند تمام ارکان لازم دعوی استرداد جهیزیه را مدلل دارد، لذا دعوی محکوم به بطلان می‌شود."



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

۴- تنازع دو شریک و امثال آن

اگر دو نفر در یک شیء تنازع کنند سه حالت برای آن‌ها متصور می‌باشد:

۱- اینکه هیچ‌کدام از آن‌ها یدی بر آن شیء نداشته باشند

۲- یکی از آن‌ها بر آن شیء ید داشته باشد.

۳- هر دوی آن‌ها بر آن شیء ید داشته باشند. که در این صورت یا ید آن‌ها به طور مساوی هست (مثلاً آن دو شخص بر سر خانه‌ای تنازع دارند و هر کدام از آن‌ها ۶ ماه در سال در آن خانه سکونت دارد.) و یا اینکه ید آن‌ها مختلف می‌باشد (مثلاً یکی از آن‌ها ۹ ماه و دیگری ۳ ماه در خانه اسکان دارد.) و یا اینکه معلوم نمی‌باشد که در این صورت هم بنا بر ظاهر دو ید حکم به تساوی آن دو ید می‌کنیم و زمانی که ید آن دو شخص به طور مساوی بود بدون اختلافی در مسئله به نصف آن مال در بین آن دو شخص حکم می‌شود، بلکه حتی صاحب جواهر بر این حکم ادعای اجماع کرده است. (نجفی، ۵۱۳۶۲، ش، ج ۴۰، ص ۴۰۳) و روایت مرسلی که در کتب فتاوی نقل شده است این حکم را تأیید می‌کند. ان رجلین تنازعا دابه لیس لاحدهما بینه فجعلها النبی (ص) بینهما "همانا دو نفر تنازع می‌کردند در حیوانی و برای هیچ‌کدام بینه‌ای نبود، پس حضرت آن حیوان را بین آن دو تقسیم کرد." (محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۸۹۶)

این حکم به خاطر قاعده عدلی است که از روایات مختلف در ابواب فقه استفاده می‌شود و اشاره دارد به قاعده عامی که فقها آن را قاعده ی عمل و انصاف نامیده‌اند. ظاهر از اینکه انصاف را به عدل اضافه کرده‌اند این است که عدالت گاهی از مواقع مقتضی نصف و گاهی از مواقع نصف کردن مقتضای عدالت نمی‌باشد، برای مثال در جایی که دو نان داریم و یکی از نان‌ها را به نفر اول و دیگری را به نفر دوم می‌دهیم، در حالی که یکی از آن‌ها احتیاج به یک نان کامل ندارد و دیگری احتیاج به بیشتر از یک نان دارد. بنابراین در اینجا تساوی و تنصیف می‌باشد ولی عدالت نمی‌باشد، زیرا عدالت به این است که هر یک را به قدر حاجتش نان دهیم. پس اگر در مورد نزاع حکم به دادن مال به یک نفر از آن دو یا به غیر آن دو نفر باشد ولی به غیر عدل و یا حکم به قرعه کنیم، برای دادن مال در این موارد تنصیفی در حکم نمی‌باشد، به علاوه اینکه برای مورد اول هیچ وجهی نمی‌باشد و اجرای قاعده عدل هم مشکل نمی‌باشد تا اینکه موضوع قاعده‌ی قرعه به وجود آید و حکم به قرعه کنیم. حال که حکم به تنصیف کردیم اختلاف در این است که آیا این حکم احتیاج به قسم هم دارد یا ندارد؟ اکثر فقها بلکه بعضی ادعا کرده‌اند که مشهور فقها گفته‌اند که احتیاج به قسم می‌باشد و برای قسم خوردن به قاعده‌ی "البینه علی المدعی و الیمین علی مدعی علیه" استدلال کرده‌اند، به اعتبار اینکه ید هر یک از آن‌ها بر نصف می‌باشد، پس نسبت به آنچه که در دست خودش می‌باشد مدعی علیه و نسبت به آنچه که در دست دیگری است مدعی می‌باشد. در نتیجه هر یک باید ابتدائاً قسم بخورد که حقی برای شخص مقابل در آنچه که در ید او می‌باشد، نیست پس اگر هر دو قسم خوردند یا اینکه هر دو نکول کردند آن مال در دست آن دو به همان صورت نصف باقی می‌ماند ولی اگر یکی از آن‌ها قسم خورد و دیگری نکول کرد برای قسم خورنده به کل مال حکم می‌شود، ولی باید توجه داشت که اگر نفر اول قسم خورد و دومی نکول کرد (اگر ما به محض نکول حکم نکنیم) نفر اول باید قسم دیگری بخورد به این مضمون که آنچه در دست دیگری می‌باشد برای او هست. ولی اگر نفر اول نکول کرد و نفر دوم خواست که قسم بخورد احتمال دارد که بگوییم یک قسم که مشتمل بر نفی و اثبات باشد (یعنی مثلاً



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

بگوید که جمیع مال برای من می‌باشد و حقی برای دیگری در آن مال نیست یا اینکه بگوید حقی برای او در آن نصفی که ادعا می‌کند نیست و نصف دیگری هم برای من می‌باشد.) کافی باشد و احتمال هم دارد که حتماً باید دو قسم خورده شود که اولی آن‌ها نفی کننده و دومی اثبات کننده باشد به علت اینکه تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است. اینکه حاکم اختیار دارد در شروع به قسم دادن یا باید قرعه بیاندازد و یا اینکه در اینجا دو دعوا می‌باشد، پس هر کدام که اول آمده است می‌تواند دیگری را قسم دهد، فایده‌اش زمانی است که قائل شویم که بر شروع کننده قسم دو قسم واجب است اگر دیگری نکول کند و گرنه در تقدیم و تاخیر تضييع حقی نمی‌باشد.

بعضی از فقها مانند صاحب جواهر و سید محمد شیرازی در الفقه مناقشاتی در قسم خوردن کرده‌اند، آن‌ها گفته‌اند به دلیل اصل و روایت مرسلی که ذکر شد و اینکه این مسئله در تحت قاعده البینه علی المدعی و الیمین علی مدعی علیه قرار نمی‌گیرد و مدعی و مدعی علیه در اینجا وجود ندارد، زیرا فرض مسئله بر این است که آن دو شخص ید بر کل مال داشتند نه نصف مال. و اگر هم گفته شود که ید بر نصف مال به‌طور مشاع است، گفته می‌شود که تصور این فرض ممکن نمی‌باشد مگر اینکه بگوییم مال به طور کامل در دست آن‌ها باشد، پس ادعایی نسبت به مال تحت ید دیگری نمی‌باشد و مدعی و منکری وجود ندارد بلکه هر دو مدعی هستند و در تسلط بر کل مال مساوی هستند پس حال آن‌ها شبیه زمانی است که ادعا مالی را که برای هیچکدام از آن‌ها یدی نمی‌باشد، کنند که در آنجا حکم به تنصیف می‌شود، پس وجهی برای قسم خوردن نمی‌باشد مگر اینکه بگوییم قسم خوردن در اینجا برای ترجیح دادن یکی از دو سبب می‌باشد، مثل ترجیحی که به وسیله‌ی قسم خوردن برای یکی از دو بینه ایجاد می‌شود و حکم به دادن مال به طور کامل به قسم خورنده می‌شود ولی این یمین انکار و یمین رد نیست تا اینکه بحث احتمال اکتفاء به یک یمین که جامع بین نفی و اثبات باشد پیش بیاید.

اگر هر یک از صاحبان ید در نزاع بینه‌ای داشته باشند و امکان جمع بین قول دو بینه باشد عمل به آن جمع باید شود. مثلاً یکی از آن‌ها شهادت دهد که این مال دیروز برای مدعی بوده است و دیگری شهادت دهد که این مال امروز برای مدعی دیگر است پس به بینه دوم عمل می‌شود زیرا امکان دارد که هر دو بینه صادق باشند.

ولی اگر تعارض بین دو بینه به گونه‌ای باشد که عمل به قول یکی از آن‌ها مستلزم تکذیب دیگری باشد، مثلاً یکی از آن‌ها شهادت دهد که این مال برای زید است و دیگری بگوید برای حسن است، در این صورت امکان ندارد اینکه کل مال برای هر یک از آن‌ها باشد، پس حکم به مقدم بودن یکی از دو بینه بر دیگری احتیاج به مرجع دارد و با نبود مرجع حکم به تنصیف مال می‌شود. ولی در اینکه سبب تنصیف چه می‌باشد بین فقها اختلاف است، بعضی گفته‌اند به علت تساوی هر دو بینه هر دو ساقط می‌شوند و حکم باقی می‌ماند مانند زمانی که بینه‌ای در کار نبود، بعضی دیگر گفته‌اند که به علت یدی که هر یک از آن‌ها دارند بینه‌ی آن‌ها نسبت به آنچه در ید آن‌هاست مقدم می‌شود و مشهور هم گفته‌اند بینه‌ی هر کدام نسبت به ید دیگری بینه‌ی خارج می‌باشد و از این جهت ترجیح دارد، پس حکم می‌شود برای هر یک از آن‌ها به آنچه که در ید دیگری می‌باشد.

این قسمت مسئله از جاهایی است که روایات مختلفی در آن وارد شده است و به علت همین روایات است که اقوال مختلفی در مسئله به وجود آمده است و چرا که اینها قضایای شخصیه‌ای بودند که قرائن خارجی مورد اطمینان در آنها مختلف بوده است و امام آنها را بیان نکرده است در حالی که بیان خصوصیات موضوع در شأن امام نمی‌باشد. حال به تعدادی از این روایات اشاره‌ای می‌کنیم:



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

۱- قول الصادق (ع) فی خبر ابی بصیر قال: سالت ابا عبدالله (ع) عن الرجل یاتی القوم فیدعی داراً فی ایدیهم و یقیم البینه و یقیم الذی فی یدہ الدار البینه انه ورثها عن ابيه و لا یدری کیف کان امرها. قال: اکثرهم بینه یتحلف و تدفع الیه و ذکر ان علیاً (ع) اتاه قوم یختصمون فی بغله، فقامت البینه لهؤلاء انهم انتجوها علی مذودهم و لم یبیعوا و لم یهبوا (و قامت البینه لهؤلاء بمثل ذلک) فقضى علیه السلام بها اکثرهم بینه و استحلفهم. (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۱۷۶ و کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۶۰)

ابا بصیر می گوید که از امام صادق (ع) سؤال کردم درباره‌ی مردی که قومی نزد او می آیند و ادعا می کنند مالکیت خانه‌ای را که در ید آن‌ها می باشد و بینه هم می آورند و همچنین کسی هم که خانه در ید او می باشد بینه می آورد که خانه را از پدرش به ارث برده است و آن مرد نمی داند چگونه حکم کند؛ حضرت می فرماید: هر کدامشان که بینه بیشتر دارند قسم می خورد و مال به او داده می شود و گفتند در نزد امیرالمؤمنین قومی آمد و آن‌ها در مورد قاطری تنازع می کردند و بینه می آوردند بر اینکه آن قاطر در نزد آن‌ها تولد یافته است و آن را هم نفروخته و هبه هم نکرده اند، حضرت در آنجا حکم کردند برای آنکه بینه‌ی بیشتری داشت و قسم هم دادند او را.

۲- خبر غیاث عن الصادق علیه السلام: ان امیرالمؤمنین (ع) اختصم الیه الرجلان فی دابه، کلاهما اقاما البینه انه انتجها فقضى بها للذی هی فی یده و قال لو لم یکن فی یده جعلتها بینهما نصفین. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۶۱)

روایت غیاث از امام صادق (ع): به سوی امیرالمؤمنین بردند، دو شخصی که تنازع داشتند درباره‌ی حیوانی و هر دوی آن‌ها بینه داشتند که آن حیوان در نزد خود آن‌ها تولد یافته است، پس حضرت حکم کردن به نفع کسی که آن حیوان در ید او می باشد و گفتند که اگر در یدش نمی بود آن را بینتان نصف می کردم.

۳- المرسل عن علی علیه السلام فی البینتین تختلفان فی الشی الواحد، یدعیه الرجلان انه یقرع بینهما فیه اذا عدلت بینه کل واحد منهما و لیس فی ایدیهم و اما اذا کان فی ایدیهم فهو بینهما و ان کان فی ید احدهما فالبینه فیه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه. (نوری طبرسی، بی تا، ج ۱۷، ص ۳۷۲)

خبر مرسلی از حضرت علی می باشد درباره‌ی دو شخصی که بر شیء واحدی ادعا داشتند و حضرت فرمودند: اگر هر دو بینه عادل باشد و یدی هم برای آن دو شخص بر مال نباشد، قرعه بین آن‌ها انداخته می شود ولی اگر آن‌ها بر مال ید داشته باشند مال بین آن‌ها نصف می شود و اگر برای یکی از آن‌ها ید بر مال وجود داشته باشد در اینجا بینه بر مدعی و یمین بر مدعی علیه می باشد.

۴- الرضوی: فاذا ادعی رجل علی رجل عقاراً او حیواناً او غیره و اقام بذلک بینه و اقام الذی فی یده شاهدین فان الحکم فیه ان یخرج الشی من ید مالکه الی المدعی لان البینه علیه. (نوری طبرسی، بی تا، ج ۱۷، ص ۳۷۲)

خبری از امام رضا؛ اگر ادعا کند شخصی بر شخص دیگری زمین یا حیوان یا شیء دیگری و برای ادعای خود بینه‌ای اقامه کند و آن شخصی هم که مال دست اوست دو شاهد اقامه کند، حضرت فرمودند که مال از دست مالک باید خارج شود و به دست مدعی داده شود، زیرا بینه بر علیه مالک می باشد.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

۴-۱- نتیجه گیری

با توجه به بحث‌هایی که گذشت می‌توانیم با الغاء خصوصیت از دعوای زوجین و استفاده از ملاک‌هایی که در این خصوص بدست آوردیم، در موارد مشابه هم حکم کنیم و بگوییم که دقت‌های عرفی تعیین کننده تسلط وید هستند و باعث مشخص شدن مدعی و منکر می‌شوند و موضوع اقوال فقها و روایات که قسم خوردن را مطرح کرده‌اند مربوط به جایی است که این تشخیص صورت نگرفته است و یا اینکه از باب مرجح است نه قاعده البینه علی المدعی والیمین علی المنکر.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳.ق .
حر عاملی، شیخ محمد حسن، وسائل الشیعه، چاپ اول، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹.ق .
حلی، جمال الدین حسن بن یوسف، تحریر الاحکام الشریعه علی مذهب الامامیه، بی‌جا، نشر امام صادق، بی تا .
حلی، جمال الدین حسن بن یوسف، مختلف الشیعه فی الاحکام الشریعه، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی .
سبزواری، سید عبد العالی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام، قم، دار التفسیر، بی تا .
طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، العروه الوثقی، چاپ اول، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۳.ق .
طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب العلمیه، ۱۳۶۵.ش .
طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی، المبسوط فی الفقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷.ق .
طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی، الخلاف، بی‌جا، موسسه نشر اسلامی، بی تا .
طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی، استبصار فیما اختلف من الاخبار، بی‌جا، دار الکتب الاسلامیه، بی تا .
عاملی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، موسسه معارف اسلامی، بی تا .
کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.ق .
مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی - الاصول و الروضه، چاپ اول، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲.ق .
مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، بنیاد فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶.ق .
محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ دوم، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸.ق .
موسوی البجنوردی، سید محمد، قواعد الفقهیه، چاپ اول، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷.ش .
نجفی جواهری، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۶۲.ش .